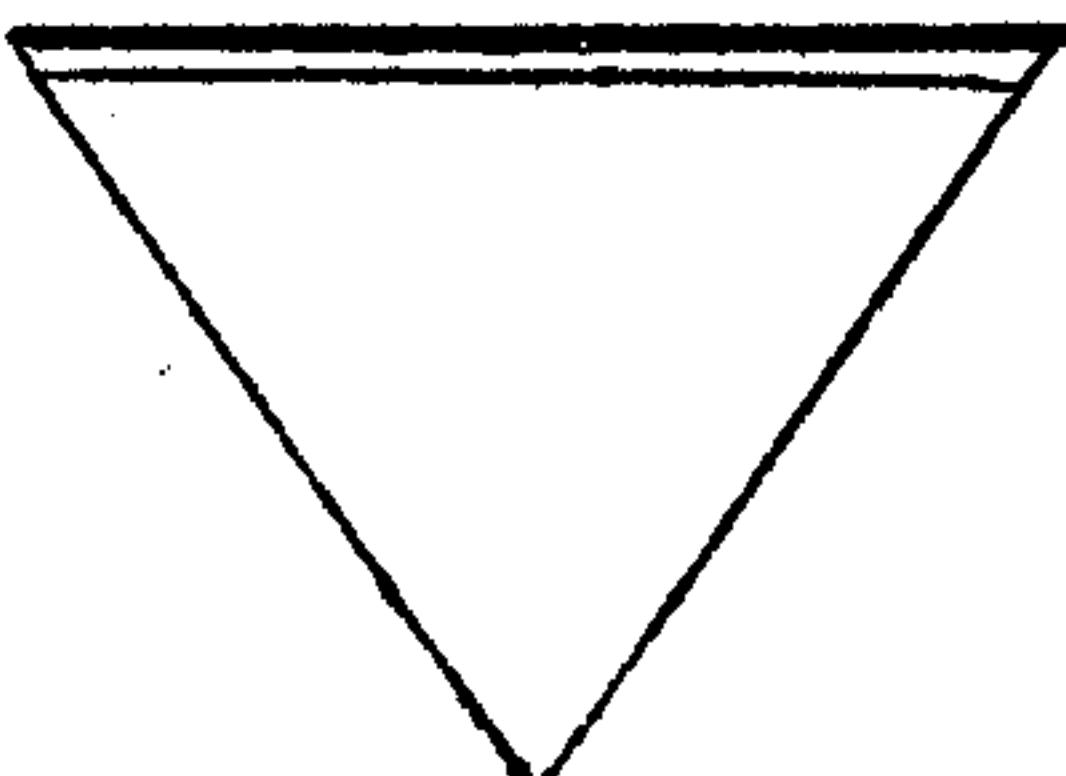


صفحہ	عنوان	صفحہ	عنوان
۳۰۹	رسیدن بلا ہو ر و آمدن آقا محمد البحی شاہ عباس و حکایت شیر کرہ باز انس گرفته تو د دالجیا آوردن عبد اللہ خان بخانہ جہان۔	۳۱۰	حکم با دشائی و فرستادن سراوہ پیشگاه و تفویض نظامت اگرہ بغا سم خان و معاودت جانگیر بکشیر د حکایت غریب از جلادت شاہ قلی خان۔
۳۱۱	نامزد نمودن بہار باز بیکم صبیہ خود بطمہورث و ہوشمند باز صبیہ خسرو بہو شناگ پسران و انبیال و سرفرازی معتمد خان بخدمت بخشیرگی و عزم سیر کابل و رسیدن سراحداد و نقل جنگ ظفر خان با احمداد۔	۳۱۲	معارف اختریار نمودن عبد اللہ خان از شاہ جہان و فوت خان اعظم و طلب فرمودن دا ورخیش پسر خسرو از گجرات و تفویض نظامت گجرات بخانہ جہان بودی۔
۳۱۳	ذکر فوت رقیہ سلطان بیکم و متوجه شدن بر احوال خان خانان و خبر رسیدن تامزد کردن مہابت خان صبیہ خود را پ خواجہ بر خوردار و عنایت خطاب شاہ نواز خانی بیکری رسم دھنی۔	۳۱۴	حشن بستم
۳۱۵	رسیدن بکشیر۔ رسیدن دا ورخیش از گجرات بجنور و تفویض صوبہ داری پئنہ بشاہزادہ شہریار و فرستادن شاہ جہان دارا شکوہ داونگز رزیب را با پیشکش نمایان ہد رپار و دست برداشت از قلعہ رہتا س و قلعہ اسیر۔	۳۱۶	لماز مست نمودن عبد الرحیم خان خانان محظوظ و شرمندہ و حرکت را پا یات از کشیر جانب لا ہور دلقل جانور ہمایے۔
۳۱۷	رسیدن بلا ہو ر و آمدن آقا محمد البحی شاہ عباس۔	۳۱۸	حشناک

صفحہ	عنوان	صفحہ	عنوان
۳۲۴	پنجم بآصف خان و مهابت خان و خطاب و استقلال وزارت نجاح ابوالحسن و تفویض خان امانی بفضل خان و نجاشیگری ببر جلد و بدست افتدان بست و دلکھر و پیغمبر از مال مهابت خان تفویض منصب و خطاب و جایگزیر امیر خان خان و صوبہ بنگالہ بکرم خان -	۳۱۵	باود شاہی بجنگ مهابت خان و برگشتن فیل سیکم و خان گروائیدن افواج با دشای و کشته شدن خواجہ سراجیان محمد دران تباہی -
۳۲۵	جلادت پیغمبر افغان و مخصوص شدن قلعه خان در قلعہ امک و کشته شدن عبد العصمد بنجم با شارہ مهابت خان و رسیدن شاه خواجہ ایمچی نذر محمد خان والی لمح -	۳۱۶	ذکر بدست آوردن مهابت خان آصف خان وابوطالب پرش را با جمعی دیگر و محبوس نمودن و قتل رسیدن عبد الخالق و محمد نقی خان و ملامیر محمد قنوری را و ذکر عقا مدار و اطوار عجیب کفار -
۳۲۶	رسیدن شاہ بہمان ہ پئنہ -	۳۱۷	فرار نمودن جگت سنگو ولد راجہ پاسو رسیدن جنگیز و مهابت خان بکابل و جنگ احمد بیان با دشایی برا جوتان مهابت خان فوچ عربیشی شور -
۳۲۷	مصنون مکتب نور جان سیکم کہ بشاہ بہمان نوشته بود و منصب یافتن آصف خان و متوجه شدن خان بہمان	۳۱۸	رسیدن خبر بیاری شاہزادہ پرویز و ملازمت نمودن سلطان دار اشکوه و اوزنگز زیب -
۳۲۸	بجانب بلاگھاٹ -	۳۱۹	فرار مهابت خان و لدر راجہ پاسو رسیدن جنگیز و مهابت خان بکابل و جنگ احمد بیان با دشایی برا جوتان مهابت خان فوچ عربیشی شور -
۳۲۹	فیل مال فرمودن میر محمد موسن و فروختن خان بہمان ملک بلاگھاٹ رابنظام الملک و لعل عشریب	۳۲۰	رسیدن خبر بیاری شاہزادہ پرویز و ملازمت نمودن سلطان دار اشکوه و اوزنگز زیب -
۳۳۰	جمید خان نجاشی و منکوہ ام -	۳۲۱	فرستادن امام قلی خان فرامذ و اے تو ران ایشان لسفارت ہندوستان -
۳۳۱	رفتن زن جمید خان بجنگ شکر عادل خان و حبیت نمودن لفتح و ظفر و ذکر نسبت عبد الرحیم خواجہ و فرستادن امام قلی خان فرامذ و اے تو ران ایشان لسفارت ہندوستان -	۳۲۲	فرار مهابت خان و تفویض و کاہمیت و لخا میت

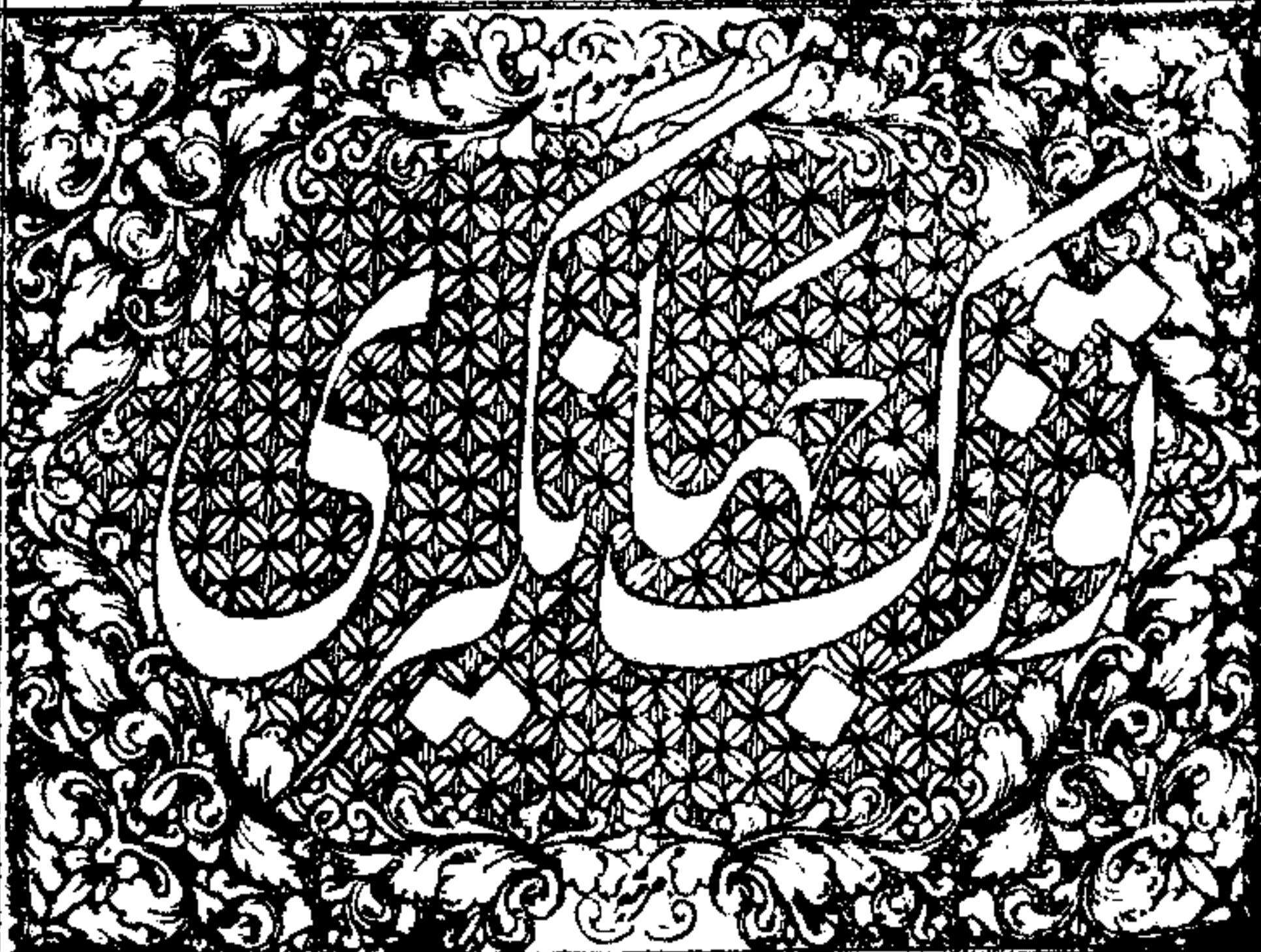
صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون
۲۴۸	تو پیرات صاحب آصف خان جنت سلطنت شاہجهان و بے سلطنت برداشت و اورخیش پسخسر و را پسخسر آصف خان دارالشکوه و اورنگزیب را پسخسر خان و فخر پند نمودن نور جهان بیگم بہشیره خود را و فرستادن شهریار بالیسقر پسخسر دانیال راجنگ را بردن آصف خان دارخیش را بینگ اور	۲۴۹	غرق شدن کرم خان باجئے که راک بخشی بودند و ذکر وفات خان خانمان و ذکر سنه فتح حده که از و بو قوع آمد و بودند و ذکر ترجیسه نمودن خان خانمان و اقوایت با بری رازتری لفارسی -
۲۵۰	بیتی شدن را به ماندو متسل شدن مہابختان بحضرت شاہجهان و طلب نمودن خان جهان جند اشتر خان را بکرد تزویر و مجموع ساخته ورقلعه اسپر و داستان خان جهان در عهد شاه جهان -	۲۵۱	کشته شدن خان جهان و رسیدن سرا و بدرگاه شاہجهان دعزم حضرت جانگیر پشیر -
۲۵۲	شاہجهان بجانب اگر و فرستادن شاہجهان جان شارخان را تزویخان جهان جنت استالت -	۲۵۳	جشن بیت دوم
۲۵۴	سرپا زردن خان جهان از اطاعت و دادن ملک بالاگیاث را نظام الملک سوائے تعلیم احمد نگر دلمق شدن دریافتان را و پیله بخان جهان و تصرف نمودن خانجهان بیخے مراجعت از کشیر در موقع چکرتا -	۲۵۵	تفصیل صوبہ داری بنگالہ بقدر ای خان -
		۲۵۶	تفصیل نظامت پشمہ پا ابوسعید بن سیرہ اعتماد الدولہ -
		۲۵۷	ذکر واقعہ پا یا یا حضرت جانگیر بادشاہ ہنگام مراجعت از کشیر در موقع چکرتا -

صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون
۳۸	شہریار و پسران دانیال را۔ ملازم است منودن راتا کرن۔	۳۷	از محالات مالوہ۔ تغولیض خدمت گجرات بشیر خان و طلب دشمن
"	مرخص شدن راتا کرن و جشن و زن شمسی سل سے وہ قشم از عمر شاہ جہان و رسیدن شاہ جہان باجیر و حکم نباشدے مسجد از سنگ مرمر و تغولیض صوبہ اجیر بہا بست خان و رسیدن اکشہ بند بنا بہ طازم است۔	"	سیف خاڑا مقید بدرگاہ۔ آوردن خدمت پرست خان سیف خان را مقید بحضور و عنوان ہاں او و رسیدن شاہ جہان باجیر آباد و ملازم است شیر خان و امراء معینہ گجرات و تغولیض ایالت ملک پئنہ و سند بھیر ز ایسی تر خان و صوبہ داری ملک
۳۹	رسیدن دردار الخلافہ آگرہ۔	۴۰	گجرات ہ شیر خان۔
۴۰	جلوس فرمودن شاہ جہان بر سر سلطنت واجراء سکہ و خطبہ بنام نامی۔		خوازدن خطبہ بنام حضرت شاہ جہان دہلا ہور و بیکل رسائیدن دا ورخیش و برادر او و



بُرْنُو خَلَاقَهُ دُوْسَمَا وَصَنَاعَهُ مَكَارَهُ وَمَكَارَهُ

امیر شاہ: ائمہ کتاب بینہ شاہ بڑے علوی پیری عین تاریخ عہد سلطنت تو والدین چہانگیر بادشاہ



مرزا محمد راوی محمد اخیر مت کرمشو ات خیر ندوہ شاہ مرحوم را باضافہ دیباچہ معالات ابعاد ترتیب فراودہ

مَطْعَمِيَّهُ شَفَقَ شَوَّاقَ كَبِيرِ حَسِينِ بَنْجَيَّهُ طَعَمَ كَرَوَهُ
درست

و بے تکلفانه دو شتر استاد پسند در غوب گردید و بخط خوش در شتر تحریر کشید و دان وقت بخاطر نا اتفاق رسید که چون لب تشنگان با دیه اخبار بایقایم رسند از ته جریغه لال حکایات باقیه نمی شوند مگرند و شتر استماع آن باشد بنا بر علیه از افایل شه نوزدهم جلوس تا آخر ایام حیات آن خسر و مجاهه از چند نسخه معتبر جمع دنایی نموده با تمام رسانید چون خود را بتدایی تاریخ جلوس تحریر احوال فرموده اند را فهم سطور از بد و لادت نار و جلوس برادر نگ خلافت نیز نگاشته ایاق و مستزاد نسخه اصل جهت تکمیل کتاب گردانید و من الله الا عانته وال تو فیق القاب و اسامی نرامی آباء عظام و اجداد کرام حضرت شاه جنت مکان بین ترتیب است ابو المظفر نور الدین محمد جمال الدین محمد اکبر بن نصیر الدین محمد همایون بن نصیر الدین محمد با بر بن عمر شیخ بن سلطان او سعید بن سلطان محمد بن سیران شاه بن قطب الدین صاحب قران ایمیر تمپور گور کان چون حضرت عرش آشیانی بجهت بقار اکار خانه سلطنت و جهانگانی همواره از درگاه ایزد جان آفرین خلفی که شایسته افسردار نگ دسته آرامی دانش ذرفینگ باشد مسالت می نمود و باطن قدری موطن مقریان درگاه صهیت و مقبولان بارگاه و احبابیت را وسیله این خواهش ساخته تقطیر طلوع کوکب جهان آفرزوی بوذر زمانگ بعده از استادها پایه سرخ خلافت نصیر مروض داشتند که شیخ سلیمان نام در دیشه که در صفاے ظاهر و باطن از ایزد پرستان این دیار ممتاز است نفس تبرکه او با جابت دعا مشور و از رد نسب بهفت واسطه شیخ فردیش کرگنج میرسد و قصبه سیکری که در ازد و گردش از دار خلافت اکبر آباد واقع است می باشد اگر آن حضرت این آزدی گرایی با اور میان نهند ایند که نهال مراد با جیاری دعاء اد بر و مند گرد و پھر و مقصود در آینه ظهور ردن ساید لاجرم آن حضرت بنزل شیخ رفته بصدق و نیاز و خلوص عقیدت این راز را ظاهر ساخته شیخ روش نصیر آگاه ول بادشاه صورت و معنی را به طلوع کوکب برج خلافت نوید سعادت نجیبد عرش آشیانی فرمودند که من نذر نمودم که آن فرزند را بد امن تربیت شما اند از می باشد که تباید ایت ظاهری و باطنی شاید دولت بزرگی و بزرگی دولت رسید شیخ قبول نموده بزرگان گذرانیدند که بسیار ک باشد ما هم آن نونهال درست و اقبال را هنام خود ساختیم از انجا که صدق نیست و رسخ اعتقاد بود در انگ مدت شجره ایمده شمرد خواهش بارور شد و چون هنگام وضع حمل در رسید داده ماجده حضرت شاه جنت مکان را زکمال عقیدت ذرف ط اخلاص بخانه شیخ فرستادند دران مکان نیست نشان روز چهارشنبه پنجم ربیع الاول سال هصده و هفتاد و نهضت هجری بظایع میزان در موقع پنجمور به نزل شیخ سلیمان آن غیره جاه و جلال طلوع فرموده این نوید روح افزایش ایشان را شاط آزاد ردا اخلافت اکبر آباد به سمع حضرت عرش آشیانی رسید جشن عالی و طوی خلیم تربیت یافت و باستماع این قرده خدم زده شارش و بجهت اداء شکر این موہبت حکم اطلاق جمیع زندانیان که در قلایع و مدائن بوذد شرف از قلع یافت و بوجب قرار داد آن سلاسله دودمان خلافت و جهانگیری را سلطان سلیمان نام گذاشتند اگرچه شرعاً فضل اور تاریخ دلادت اقدس مظاہر غریب و معانی عجیب یافته قصائد غرادر سلک نظم کشیدند از انجویل یکے ۵

در شوار بجهه اکبر و دیگرے گو سر درج اکبر شاهی

یافته ام خواجہ حسین مروی از قدرت طبع و جدت نیم قصیده گفتہ که کارنامه سخنواران فوان و نست مصروعه اول هر بیت تاریخ جلوس آنحضرت است و در میان تاریخ ولادت حضرت شاهنشاهی زبان تراجم این دو کارشکل بمعانی زنگین و الفاظ نازگ آراسته و این چند بیت ازان قصیده اوست که به تحریر دری آرد

کو کجے آیاوح غردنمازگر دید اشکار باز دلمازنده شد کز همراپاهم بهار شمع جمع بید لان کام دل امید دهد عادل اعلی عاقل بعیدیل روزه کا مرکب ویراسماک رایح آمد نیزه دار پریز کان گرامی باز جوی دگوش دار از دوم مولود نور دیده عالم پر آر روز کچاب سالماهے بیشمار	طایرسے از اشیان جواه و جواد فرقا شاد شد دلماکر بازار اسما علی افع شاه افليم و فاسلطان اپان صفا کامل امامی قابل عادل شاهان بیسر باشد اهادار دلکه جوئی و کامگار باشد اهادار دلکه جوئی و کامگار مجلس بر اسما فی چارین ان عودز باشد اسلامک توک تغییں اور دهام مصرعه اول ز دسال جلوس باشا شاهه ما پاینده با دو باقی آن شنیده هم دان حساب سالی ما در فردو زان	گو هر مجداز مجده عدل آمد در کنار لائمه زنگونه نمودند هر ده سر چین آن ملال برع قدره وجاه وجود آمد عادل کامل محمد اکبر صاحب قران سایر لطف الله آن لائق تاج و نگین تیزیح وجود دگو هر بیا سے جود کس نیاره دلپیزین به اگر دارد کسے تایب و باتی حساب ذریماه و سال
---	---	--

چون غنچه مراد از گلپین امید بثیگفت و شاید مقصود از ناخانه خواهش قدم بخلوه گاه شهود نهاد بیشگرانه آن عرش آشیانی تاریخ دوازدهم شهر شعبان سال ولادت از اکبر آباد عازم زیارت روضه خواجه معین الدین حشمتی سنجی قدس سره شده پیاده متوجه اجمیر گشتند و مسافت منزل دوازده گرده مقرر کرده شد روز بیست و هم بروزه منوره مقدسه درود سعادت اتفاق افتاد و چین اخلاص بر آن آستان سوده مراسم زیارت و لوازم عبادت بقدیم رسانیدند و بخیرات ببرات پرداخته کشت نار متعکفان حواشی آن توقفه قدسیه را برشیا سحاب کرمت سیراب گردانیدند به اکنون محلی از محادذهات و مذاقب صفات خواجه بزرگوار نگاشته کلک بیان میگردند مولدا نجفی سیستان است از نجحت ایشان را سنجی نوبتند که مغرب شگریت در پانزده ساعتی خواجه والد بزرگوار او که خواجه حسن نام داشت بعالی قدر رحلت فرمودند و از میان نظر درین شیخ ابراهیم مجذوب قدرے در در طلب دامنگیر بیهت خواجه شد و قطع تعلقات ظاهری نموده بمنتهی و نیمار شتا فتنه و چند بیکتاب علوم رسیسه پرداختند و از انجا بخراسان رفتند در آن سر زمین نشود نمایا فتنه در پاردن که از نولج نیشا پورست بجهت نیض موہبہت شیخ عثمان ہاردنی رسیده دست ارادت بد امن سعادت از رده بیست سال در محبت شرفیش یافتد

شادگشتند و با شارت شیخ سفرها و غربت‌ها پیش نماد همت ساخته خدمت بسیارے از بزرگان وقت مثل شیخ نجم الدین کبری و دیگر شائخ‌گرام و اولیاً سے عظام رسیده بزور بازو نظر کن طلب به کنگره مراد آندر، ختنه و خدمت خواجه بد و او سلطنه شیخ مودود پشتی رسیده بہشت و اسطله شیخ ابراهم ادھم و قبل از آمدن سلطان مغرالدین سام در محمد راسه پھو را به خصت پیر خود در منه آمدند و در اجیر قائمت گزیدند و خواجه قطب الدین اوشی اندجانی در ماہ ربیع سال ششصد و بیست و دو در بعد از پیغمبر امام ابوالیسث سمرندی بحضور شیخ شهاب الدین سهروردی شیخ احمد الدین کرانی بارادت خواجه معین الدین فائزگشته از دشیخ فریدشکر گنج کرد پنچاب آسوده از مرید خواجه قطب الدین اند و شیخ نظام الدین اولیاً پیر امیر خسرو دست ارادت برشیخ فریدشکر گنج داده اند و سلسله چشتیه تمام به خواجه فتحی می‌شود القصبه در ساعت خراشاعت عنان توجه بد ارالملک دلی انعطاف یافت که بجهت شکر این عطیه والا زیارت مرقد اولیاً سے عظام و شائخ‌گرام که دران مصر کرامت آسوده از نیز فرمایند بعد از طے منازل و قطع مراحل در رمضان سال نذکور مرکب اقبال آبان سعادت گاه درود اجلال فرمودور سوم زیارت مرآفه مترکر کرد و یادداشت مزار فنا نقض الافارجنت آستانه نور الدین برگانه تقی‌یکم رسیدانگاه نبضت عالی بصوب مستقر خلافت اتفاق افتاد در ششم ذی قعده بد ارالخلافت اکبر را با از نزول اقبال رویداد چون ولادت فیض افادت حضرت جهانگیری در سیکری دائم شد و حضرت عرش آشیانی آن موضع را بر خود مبارک و آنسته دران سرزمین طرح آقامت اند اختنه و در او سلطنه ماه بیان الاول تهدید و هفتاد و نه هجری حکم گئی مطاع تأسیس حصار سے والا و عمرت و لکشاشرت از نفاع یافت و گمی امراء عظام و ملت زمان رکاب سعادت در خور مرتبه و حالت نویش منازل اساس نهادند و باندک فرستنے شهری عظیم در نهایت اراضی بر دی کارآمد و مساجد و مدارس و دیگر بقاع خیر و دلاکین و اسواق در کمال نفاست و تکلف همه از سنگ سرخ تراشیده و زرب گشت و انواع بساتین بہشت آین باش طراوت و نظارت آن عیشر تکاه شده و بخچو رسید استهار گرفت و بعد از نزول اجلال درین قصر اقبال از نفاد این نامه نیست و رجا

بعد نفع دکن نام این تعمیره فتح پور نهاده شد کنده بر پلو سے در راه کلان درگاه حضرت شیخ سلیمان کن و است در پنجاہ شیخ میگرد و در حضرت شاهزاده خانک بارگاه طفل اللد جلال الدین محمد اکبر با شاه فتح ملک دکن و دانه بیان کرد سبقاً سیمی بخاندیں بودند و شاه اتی مواقی شاهزاده هجری بر فتح پور رسیده و غیرت اکبر را با فرمودند لظیم نامزدین و آنکه این است بد تا نقش وجود در جهان است + نامش پر پهنه بخشین باده فاش شیخ جهان ابد قرین باده قابل غیسی علیه السلام الدین ایقطره نا عبر و راه و لاغر و راه و ای اخبار من تا مل ای عیش غد آنکه ای ای عیش ایدا + و قیل الدین ای ساعت فاجعلها طاعۃ پشت المراقبتیه لاما فی الا جمار من قام ایی الصلوه و لیس بعد قلبی فانه لا یزیده من ایه الا بعد آنکه خیر الممال ما انفق فی سبیل العدید + پیغ الدین ای بالآخرة میرفع + هنقر ملک فیما ماحبته ریاضی نایی به شد ار توخت گاپه گردی + وز قصر اند و دنپا بیه کردی و خوبی جهان ببورت آپنه دان + خود لیره تویم در دنگا چه کردی + قایل و کاتبه که معلوم نایی بن سید صفائی الرضا ای اصل او بکری سکن لشتبه ای ای سید پیر قلندر بن بابا حسن بمال السیرداری سهل و اقتصاد عماری سهل نهاد

متوحہات تازہ فرین روزگار نجستہ آثار شہر پار میں لٹ کر دار گردید در ہمین سال نیمنت فال حضرت عرش آشیانی جشن نیمیہ شاہنشاہی ہے آراستہ ابواب خورمی بر روسے روزگار کشودند روزگار نجیب نجیب بست و پنج چادی الآخری آن قدسی طینت والا گمراہ پر رای عشت فرمودند و چون عمر گراجی بچھار سال و چھار ماہ و چھار روز پیوست بقاوی و انشوران پاسانے و آئین ذیقہ شناسان آسمانی در ساعت فرض اشاعت یعنی روز چھار شنبہ بست و دوم رجب سال نمودند وہ شاد ویک آن مظہر عرواطف بمحاجی را مکتب نشین دانش ساختند جشن ہے و لکش ترتیب دادہ عالمی رائق مرا در دامن ایمید رختند و تعلیم آن سوادخوان روز افسوس و آفانی بتعادہ دو دمان فضل و کمال صدر شریں مندد اضافت و افضل مولانا میر کلان ہر دوسرے کہ بسلامت نفس و تہذیب اخلاق آرائی داشت تو یونیٹی یافت و قطب الدین محمد خان انکلنجی مدت آمیقی آن برگزیدہ دین ددولت خلعت امیاز پوشید و چون او بحر است سرحد نافرگشت میرزا خان خانخانہ ایشانستہ این منصب عالمی دانستہ عراق فتحا نجیبدند و در سال نمودند وہ شاد و پنج منصب وہ ہزاری ذات و سوارہ حضرت شاہنشاہی ارزانی دشمند و بزرگان گوہر آمود گذشت کہ نظر بر وفور رضا جوئی و بنیک سیرتے و بیدار دلی در بر دباری تمامی جنود سماوی اختصار مانوںہاں دولت و ایسکی دار دوچون سینین عمر ہمابون بہ پائزدہ سالگی رب صدیقہ قدمیہ راجح بھگر انہاس را کہ اذاعاظم امر ای این دولت اب مقرر ہو دو زمرہ راجھاے نامدار بزرگ شوکت و اعتمدار اخصار اصل داشت بجت انجھرست خواستگاری نبودند و دلخانہ خاص و عام را آئین بستہ جشن بادشاہی ترتیب داوند و بتاریخ پنج چم اسفند از دن ماہ آئی سال نمودند و نو دوسرے ہجری که فتحا نجیب شناسان وقت پو در حضرت عرش آشیانی پور و دمقدم اقبال نوام منزل راجھ را پایہ آسمانے نجیبدند و آن بازوے جملہ عصمت و عفت را بگوہر مکیاے خلافت و سلطنت عقدہ از دلخیج نجس امیاز بستہ بد دلسراے جاویدہ اور دند در راجھہ دو ایام و خست پو در نمودند و چھار ہجری حضرت شاہنشاہی را اسلام و اخلاق اوت سرائیگام داد و گمیع شاہزادہاے غایقہ بر دہری کے از حضرات عالیات فیضانہاے لاق فرستاد و احمدے و شاگرد پیشہ رانام نویسی کر دہ سرو پاہاد و بابن سعادت افتخار جاویدہ اند و خست پو در نمودند و چھار ہجری حضرت شاہنشاہی را بخیر فرخند اثر راجھہ اودے سنگہ کے باہمیت وجاہ و لشکر و دستگاہ از جمیع راجھاے پنڈ ممتاز بود نافر دسانندہ پو

بے ساعتے کہ تو لا کنند بد و تقویم

حضرت عرش آشیانے بامنی راست سرائی عصمت بنزل راجھ تشریف بر دہ عقد از دو ایام سعادت بنیاج بستند و بر روسے روزگار در

عشت دکارانی کشانزدہ

محتاج بود ملک بہ پیرا یہ چنیں	آخر دلک ردا کر در روزگار
-------------------------------	--------------------------

وراجہ، و دوستے سنگھ پس پر راجہ مالدیو است که از راجھاے معتبر صاحب شرکت بود و شمار اشکر او بہشتاد هزار سوار مسجد و اگرچہ رامسانگا که با حضرت فردوس مکانی امار اندیز یا نه صفات داده در دولت اشترسته عربیل و نپیر ماو مالدیو پرده لیکن چون چحب و سمعت تک داشت اشکر را او مالدیو فرزونے را شست چنانچہ کمر مسراں اشکر اور ابار انسان کا بساز تما آتفاق افتاد و ہر بار آثار غلبہ و تسلط ازین جانب روئے نمود پر و ہمدرین سال از دختر راجہ بھگو اندر اس صبیحہ قدر سید بوجود آمد و موسوم پہ صندقان النسا یگم کشت ہے در بیت و چهارم امر داد سال نہ صد و نو دو شتم در مشکو سے اقبال از لطین دختر خواجہ حسن عجم زینجان فرزندیے دیگر بر بساط وجود قدم نہاد اور اس سلطان پر وزیر نام نہاده آمدہ، در بیت و سوم شهر پر سال نہ صد و نو دو شتم از دختر راجہ کیشودا اس رانحور صبیحہ بوجود آمدہ بہار یگم تامیر کر دی، پہ و سلیمان شہر بیع الاول سنه هزار بھری بعد از انقضای پنج ساعت و دوازده دقیقه از شب پنجشنبه که در عهد دولت جهانگیری بیمار کشتبہ اشتھار بانہ بطائع میزان بحسب اخترشناسان فرس و سبیله پر شمار منجان بند دردار السلطنت لا بور اختر بیح خلافت از لطین صبیحہ قد سید راجہ، و دوستے سنگھ قدم برادر نگ و جو دنہاد مارنج ولادت اشرف عاملہ چندین بشارت ست از آنچہ کل درین ماہ مبارک تولی حضرت خیر البشر صعلوات العہ و سلامہ علیہ اتفاق افتاد داین موافق از مساعدت افہال ست و باستبدال سنت ائمی کہ بر سر هزار سال در عالم جانانی بوجود آید که به معادنست توفیق از لی رسوم مذموم نبی و جمالت از عرصہ جان برآمد از دچنپھم قبل ازین بہ پانصد و شصت پنج سال روز شناس اسرار بیزادی افضل الدین حکیم خانانی از طلوع ابن کوکب دولت و اقبال خبر داده و از محرومی دریافت و حضرت نیافت آنوقت قطعہ صفحہ روزگار بادگار گذاشتند ہے

گویند کہ ہر ہزار سال عالم	اپد بجهان اہل کمالے محمد	آمد زین پیش و مانزادہ عدم	آپد پس ازین و مافروغۃ بعض
---------------------------	--------------------------	---------------------------	---------------------------

روز سوم از ولادت افسوس حضرت عرش اشیانے بہ دولت سراۓ جهانگیری نشریت بردا در پیدا رہ جمال جهان افراد اور وشنی افزودند و در ان محفل جشن عظیم ترتیب پافتہ بود کہ جسم روزگار از مشاہدہ آن سرمه چرت پیکشید و چون قدوم سینت لزوم سبب خوری دنشاط جد نبرگو اگر کردیا بالہام غلبے پر سلطان خورم موسوم فرمودند ہے و آزاد فیاع این ایام آمدن خواجہ عبده العہ است بد رگاہ حضرت جهانگیری آبائے خواجہ اذ سادات کیا راند و جد چهارم ایشان قبل ارباب و جد و حال ایسید عاشق سنت کہ احوال ایشان در اکناب جذب المیہ و رشحات مرقوم شدہ و والدہ خواجہ خواہ خواجہ حسن نقشبندی سنت کہ نجیب النسا یگم ہمشیر حضرت عرش اشیانے را در جمال نکاح را شست خواجہ در سال هزار پاد برا در خود خواجہ بادگار و خواردار از ولادت حصان آمدہ ملاز منت سخت حضرت

عشر آنستادن و ریاستند آن حضرت فخر خورحال هر کی منصب عنایت فرموده تبعنات عمده دکن فرمودند و چون پیش نزد فراست داشتند حکم شد که در خدمات بادشاہی نیق او باشد و داین دلائل از ازادان بدکن رسیده هر جا که کار سے و تردیدی پیش آمد مراسم مردانگی و جانپناه یا تقدیم رسائی نمود و جو هر خود را لشیں همکنان ساختند چون از همت بلند پرواز و اندیشه نزدی مرائب دور و علاوه بر دستوجوی آستان جهانگیری شده در سنی هزار و سه بیست پیوستند و زفته رفتہ بچو پر شناسی و قدرانی آنحضرت به مدابع بلند تصامیم نمودند و چون در سنی هزار و هفت هجری از عزالض دلخواهان بوضوح پیوست که نسخه ملک دکن بی نهضت رایات جهان کشانی حضرت عرش آشیانی صورت پذیر نیست بایان ششم هر که مختار اجتمعت شناسان وقت بود غصه نفس نفیس بدان صوب توجه فرمودند و صوبه اجتیمیر را پیندازند تبرکات بیول حضرت جهانگیری مقرر نموده راجه مان سنگو دشاه قلی خان بحیرم و بسیار سه از امداد رلایز است آنحضرت نعین فرمودند درین ساعت مسوده برگشتن پیش فساد را ناشرت رخاست ارزانی داشتند غرض از اختیار مغارقت آنکه چون مرکب اقبال به مالک دوردست نهضت می فرماید هم مند خلافت از شاهزاده ولی عهد خانی نباشد و هم حدود متعلق را ناپیش از عساکر کپوان شکوه گردید اگرچه راجه مان سنگو به خدمت حضرت جهانگیری دستور سے یافت اما به التماش او بنگاهه بدستور سابق بیتل او مقرر داشتند و راجه نعمد نمود که خود در ملازمت حضرت شاهی باشد و فرزندان و گلاشتگان او سر برآیی و پاسانی بنگار نمایند و جگت سنگو پسر کلان خود را به نگاهبانی آن ملک دستور سے داد و در همان نزدیکی جگت سنگو را سفرناگزیر پیش آمد و راجه پسر از همان سنگو را جانشین خود ساخته بسر کرد گی بنگاهه دستور سعادت چون خطا اجتیمیر خیم سر ادفات گردید افواج بحر امواج و پادشاه نهضت پناه پاسیمه ایان دستور سے یافتند و بعد از یک چند روز خود نیز بسر کنان و شکار افغانستان نا اود سے پور نهضت فرمودند و آن آشفته را سے بی راه رواز کو هستان بردند و چند جا را آخت و چون مبارزان شکن فیروزی اثر از پی او شتا فتند باز سر کیمه خود را بشتاب چیال اند اخت و حدود متعلقه او لکد کوب عسلکه اقبال گردید و بسیار سه از کفار شفاقت آثار دران عرضه کار را بر خاک ہلاک افتادند و زدن و فرزند آنها با پسر سے رفتند درین وقت خبر شورش بنگاهه دشکست همان سنگو بعرض رسیده د در پانزده هم تیر سال ذکور مادر سلطان پر نیز بعلم علومی شتافت و پر دیگران حرم خلافت را بغم اند اخت چون خوشامد گویان داقعه طلب گاه و بنگاه چنان و امی نمودند که حضرت عرش آشیانی پیشتر دکن مشغول اند و یکا پک آن ملک را ناکشوده برگشتن از عزمیت بادشاہی دوست اگر درین وقت خود حضرت برگردند پر گنایت آن را دست آب اکبر آباد را که به معمور سے دیسر حاصله اشتخار دارد گیزند از هنگامی و مسد و شما ایل هجرت در نخواهید بود نیز فرد شستن غبار شور شئ که در بنگاهه بتازگی در ففاع

یافته بود بے راجه مان سفلگھ صورت نبی بست راجه پرشن ایشان عین مدعا داشت سلسلہ طلبان این اراده گشت به ناگر پر هم را با نجام مارسانده بطرف آله آباد برگردیدند قلعه خان که حراست آن قلعه آشام ساسے بد و توپیں بود از صدق اخلاص و نزدیکی حفیدت از قلعه برآمده دولت ملازمت دریافت و بعضی هنگامه طلبان شورش انگریز اغراقی و بعده بسیار عرض نمودند اگر قلعه خان را بدرست آورند گرفتن قلعه اکبر آباد که بد فائین و خزانگ مالا مال است به سهولت بسر برگرد چون فتنه مخالفت ہنوز سر بر بالین مدارا و اشت خضرت شاهی سخن ظاهر ہیان را به سمع قبول چاند اده خان نمکو را درستورے فرمودند تا به قلعه درآمد و بنفس ہمایون از آب گذشتہ منوج بجانب آله آباد کشند مریم مکانے والده ماجد و خضرت عرش آشیانے که در قلعه اکبر آباد بودند بر ہو دفعت شتره و دان شدند آن خلف الصدق خلافت در دره اتاق سلطنت را ازین غربت مانع آبند خضرت شاهی از تعینی آگاهی بانه پیش از نیکه مریم مکانے بر سند سواری کشی اخبار فرموده بسرعت تمام بجانب مقدمات فتنه مریم مکانے آزدده خاطر پر قلعه برگردیدند و به تاریخ غرہ صفر سنہ ہزار و هم نزول ریاست در قلعه آله آباد اتفاق افتاد و اکثر جاها که آن روئے آب اکبر آباد بودند بدرست آور وہ به ٹازمان خود جاگیر دادند ازان جملہ صوبہ بہار را بشیخ خاپ و مخاطب بقطب الدین خان کو کتابش عنایت نمود و سرکار جو پورا بمالیگ مرحمت کردند و سرکار کالپی را پسیم بادر کرامت فرمودند تا بہر و گان را بحال متعلقہ دستورے دادند و از راے گمنسون رہوان سی لکھ ردویہ خزانہ که از حاصل غالبات صوبہ بہار فراهم آورده بود گرفتند و چون این وقائع مکروه متوالی بعرض خضرت عرش آشیانے رسید از وسعت حوصلہ دقت برداشی دنیا بیان کریمی که بآن جانشین خلافت داشتند صدماً از جاد رہیا مدد و شریعت پسر عبد الحمید پسرین قلم را که از خدمگاران حضور بود و بخدمت شاهی نیز اخلاص بیارداشت با فرمان عطوف نشان مشتمل بر نصائح گرانمایه و طلب حضور فرستادند چون فرمان مرحمت ہنوان رسید آداب استفبال دو ازم تعظیم و اجلسان بر تقدیم رسانیده خواستند که روانہ ٹازمان ملازمت شوند لیکن بنابر طاخنه این معنی را در توفیق نداختند و شریعت رانگاہ داشتہ دستورے معاودت نہ دادند و او پر چاپوی دخواشادگوئی در فرماج افسوس چاکرده در آنک مدعی رکیم سلطنت شد و خضرت عرش آشیانی فرد نشاندن فتنه خانه خضر را اہم دانسته دل از کشاپش ملک دکن که نزدیک بکار شده بود برگرفتند و تاریخ پا زده هم روسے بیشت سنہ ہزار دنہ بھری کار سازی آن ملک را پردازیگی دکار دانی خانگان نان سپه سالار دمنزادی و جانپاری علمی شیخ ابوالفضل بازگذاشتہ بھوب دار الخلافت اکبر آباد عنان مراجعت منعطف گردانیدند و بنابریخ بستم هر دادسال نمکو ربان مهر دولت و اقبال نزول اجلال فرمودند درین ایام خضرت شاهی خواجد عهد العذر انجطا بعهد الله خانے نامور ساختند در شهر سنه

هزار و ده هجری که رایت آسمان ساسے حضرت عرش آشیانے در درا الخلافت اکبر آباد بود حضرت جهانگیری باسی هزار سوار آماده پیکار و فیلان نامدار روانه دار الخلافت گشتند اگرچه در ظاهر اراده دریافت حضور والد را جایزی نمودند. اما در باطن اندیشه دیگر که از لوازم سلطنت پردازی و ملک جوییست مرکوز خاطر خور شید مناظر و چون خبر توجه مرکب ظفر قرین باین آینین به عرض حضرت عرش آشیان رسید مسرت و انبساط که از رسیدن آن فرقة العین داشتند بحث و تفرقه بدال شد و بعضی از امراء که سخنان نفاق آینی را زان درزه ایام سلطنت بسع آنحضرت برسانیدند بایهمه دراز از این دلخواه صاحب غفرانگ اصفهان که خدمت دیوانه داشت از بیم هرزه در ای و بیه صرفه گوئی نزدیک بآن رسید که قالب تهی کند و چون مرکب شاهی در قصبه آماده که در جایگرخان نزد کو بر بوزن و اجلال فرمود لعله گران بیا مصحوب بکه از مقصدان خود برسیم چشکش فرستادند درین آشنا فرمان فتحاوجیان شرف صد دریافت که امکان آن فرزند باشکرانبوه و فیلان کوه شکوه خاطر مهناظر مارا باندیشه دیگر رنهونی می کند. و آمدن پسرخانه پدر باین شوکت و حشم رسکی است که ازان خلف الصدق بر دی کار آمده اگر مطلب اظهار جمیعت دعوض پیاوه بود مجرای ارشاد مردم را بحال چاچرست نموده جریده بخدمت شنا بد و اگر شاید تو هم باقی است و نیوز مطمئن خاطر بیست عنان معاودت به الله آباد معطوف دارد و هرگاه نقوش تو هم و تفرقه از حواشی خاطر آن فرزند رود و شود هلازمه شنا بد چون این مشال و اجنب الاتصال بحضرت شاهی رسید تحریر اندیشه گشتند و در آماده توقیت نموده عرفند ایشته مرقوم فلم اخلاص گردانیده به پایه سریر خلافت سهیرار سال فرمودند مضمون اینکه این مرید با جهان جهان نیاز را از و مندی احرام کعبه مقصود بسته بخواست که درین زمان سعادت آستانبوس در باید در آماده فرمان رسید که قدم جرأت پیش نه نهاد. با آن آباد معاودت نماید عجب که اخلاص این نیازند در باطن آنحضرت اثر نه کرده و میشه فتنه سرستان خدا مجازی را در حق این نمده حقیقی بدگان ساختن در ذرے چند این مرید را از سعادت خودم داشتند ایید که صدق باطن این نیازند در مرأة خاطر عجیب ناظر پرتو افگند انگاه در ذرے چند در آماده توقیت فرموده کوس معاودت به صوب الله آباد بیند آزاده ساختند مقارن آن فرمان شد که صوبه نیگالم و او دیسه را بجاگیر آن فرزند مرحمت نمودیم کسان خود را فرستاده متصرف گرد حضرت شاهی صلح دقت در فرستادن شکر بانصوب نماید عذر رهایه دلپذیر معرفه چون به بلده الله آباد نزول سعادت از این فرمودند اینکه از لوازم سلطنت و شخصی فرمان را دیان و الاشکوه است بر دی کار آمده و ملزمان درگاه خطاب خانی و سلطانی یافتدند و از وقایع این یام کشیدند. ن شیخ ادله نضل است اگرچه او از شیخ زاده هایه هندستان بود لیکن از خود خورده ران و طبع و قیقه سنج نشید و نهانی در مسد اشتیت در تهدیدیب اخلاق و آداب و ادب خدمت ملوک فصلب این از افران را بوده بود با محل

چون ناسازگاری حضرت شاہی بر دست برداشتند که ملکی ملکه عرش آشیانی از پیش مبنی و عاقبت اندیشه بجانب آن سر برآ را سلطنت گردانیدند از اینجا که آن حضرت شیخ را با خود کاپ زنگ و با حضرت شاہی یک روزه میمده بودند فرمان تقدیم چون شرف خود را یافت که لشکر حشم را با پسر خود شیخ عبد الرحمن در دکن گذاشتند بر سرعت هر چه تامتر متوجه دریافت سعادت طازمت گردند چون خبر طلب او بعرض شاہی رسیده بقیم و جزم داشتند که اگر شیخ نزد آن حضرت رسیده بقیم اسباب نفعه خواهد بود از این مقدم او در میان است رفتن با بر بار صورت نخواهد بست و رین صورت علیح دائمه پیش از وقوع باید کرد آین اندیشه هم که راجه نرسنگو دیور را که مجعیت مردانگی از افراط خود اینمازداشت وطن او بر سرراه بود با استیصال شیخ برگاشته شدند و اودان بن کاربسته در کمین فرصت نشست چون شیخ به سر ایسے پرگنه که درده کرد بیمه گواییار واقع است رسیده راجه با مجعیت بسیار از سوار و پیاده شیخ را با چند راه از خدمتگاران که همراه داشت گردگرفت شیخ ننگ گرینه را اگرچه ممکن نبود بر خود نه پسند بده تن هر چند را وله پنهان رسیده و راجه همراه ایام فرستاد اگرچه از کشته شدن شیخ خاطر قدسی مظاہر عرش آشیانی به آزر دگی فرادان و تفرقه بیکران در افتاد اما ازین کارنامه دلیری مردانگی حضرت شاہی بیمه ملاحظه غربت آستان بوس بدرگاه بده روزگار نبودند در فتحه رفته آن که در زمانه بصفا بدیل شیخ چنانچه بجای خود را نزد کلاس و فایع نگار خواهید شد چون آن دالاگو هر کلیل خلاصه از واقعه شیخ ابوالفضل بغاوت محجوب شدند حضرت عرش آشیانی مهد معاشر سلیمانی را نزد ایشان فرستادند تا نوازشها باد شاہانه و لجنی نموده و از حجاب برآورده به ملازمت آورند فتح لشکر نام بیله و خدمت و اسپ خاصه عنایت فرموده صحوب میگیم این داشتند و چون میگیم بدر منزه ایه آباد رسیده حضرت شاہی به استقبال برآورده به آداب بزرگی ملاقات نمودند رسیده سجدات مرحم بیکران حضرت عرش آشیانی تقدیم رسانیده بمحمل تمام در خدمت شهر معادرت فرمودند و مهد علیا سلیمانی سلطان میگیم آن سر این طبقه را پسند عطا فت گناؤون اییده ایه ساخته زنگ توهمات از مرأت خاطر زد و دند و حضرت شاہی در مرافقه والده میگل مسوجه درگاه عرضش اشتباه گشته شد چون بحواله دار اخلاقی ایکرای رسیده ند عرضواشته مرقوم نلم اعقاد رقم ساخته صحوب خواجه دوست محمد به ملازمت اشرف ارسال و اشتند مضمون امکه چون آن خده از مدحتی و خده ایه مجازی رقم غفو برداش تقصیرات این بند کشیده اند اییده ایست که از حضرت مریم مکانه ایه نهاد فرماید که از رده فرزند پردری این نیازمند را به طازمت اشرف اند رسیده مشرفت سازند تاریخ توهمات این فردی گرد و حکم شود که نیمان حضور اخبار ساعت سجود نمایند بعد از رسیده این عرضه حضرت عرش آشیانی بد دلتخواه والده ماجده خود شنازه ایه نهاد ایه نهاد فرماید ند دلیل از اینکه

تو اہش ایشان درجہ قبول یافت فرمان عاہدت عنوان مشتمل بر نوبت استقبال مریم مکانے بفرزند اقبال مندو شتمہ این رباعی کے از
دردار دامت طبع جعفر بیگ اصفیخان سنت دران غشور سعادت قلمی نبودند ۵

ا) جستہ زماں سے عادت ساعت ا) دراک و صمال را چہ حاجت ساعت	از صلی کنڈ کسب سعادت ساعت ساعت چہ کنی بانہ ساعت ساعت
---	---

دو این نوازش نامہ را به خواجہ دوست محمد پسر ده اور اخھست عادت فرمودند بعد از دروز دین فرمان رافت عنوان حضرت شاہی بستر
بهرچہ تما منزہ براحتی دار الخلافت رسیدند و حضرت مریم مکانے بک منزل پیشتر شناختہ آن گوہرا کلیل سلطنت را بائز خود در آوروند
و در دلو نسراے ایشان فرمان السعدیں اتفاق افتاد حضرت شاہی فرق نیاز مندی بپائے آسمان ساے قبلہ حقیقی گذاشتہ تارک
دولت برافراخند حضرت عرش آشیانے ویدہ اشیاق بہ جمال جہان آرائے فرزند اقبال نور انی نمودہ ایشان را بید و لخانہ
اور وند و بھکم اشرف اسقارہ شادمانی نواختہ آوازہ نشاط و انساط را بگوش دور و نزدیک رسانیدند و حضرت شاہی دوازدہ پندرہ
عمر بھیقہ ندر نہصد و هفتاد و هفت زنجیر فیل نزد مادہ برسیم پشکش گذرا پسند نداز انجمل سعی صد دنچاہ و چهار زنجیر فیل در بھند پیرانی
یافت و تکہ را بایشان خبیث نہ دو بعد از دروزہ یون نام فیلے از غنایم فتح دکن کے در فیلان خاصہ بہ سبک پائے دخوش فعلی بے ہمتا
بود بایشان مرحمت شد و دستار بمارک از فرق مقدوس برداشتہ بر سر اشرف شاہی گذاشتند دنو بجانشی بی را بگوش ایسید آن
خورشید آسمان سلطنت رسانیدند چون حضرت عرش آشیانے در ہنگام توجہ را یادت عالیات بصوب دکن حضرت شاہی را بر سر آن
مقبول رخھست فرمودہ بودند و سبب امرے کہ رقم زدہ کاک و قایع نویں شد آن حضرت صمیم را نارا بالصرام نارسانیدہ بالکہ آباد
شناختند درین صورت راے صواب انتامے حضرت عرش آشیانے چنان تقاضا فرمود کہ صمیم را ناما فرد آن فرزند بود لائق دولت
آنکہ پندرے ہمت آن قرہ العین خلافت صورت تمام مپر دلا جرم درجن دسہرہ آن گوہرا کلیل سلطنت بوجب حکم پدر بزرگوار
رایات نصرت سمات بد انصوب برافراشتند و جمعی از امراء کہ انسانی آنها نوشته پیشوی دنوازش خسروانہ سرافراز گشته در خدمت آن
در رہ انجام سلطنت دستورے یافتند جگنا تھر راے راے سنگھ ما دھو سنگھ راے در گاراے بھوج ہاشم خان فرابیگ خان
انغیار بیگ راجہ بکر ما جیت سکب سنگھ دلبیپ پسراں موتہ راجہ خواجہ حصارے راجہ شال باہن شکری پسر میرزا پوسٹ خان
شاہ قلی برادر اصفت خان شاہ بیگ گولائی چون فتحور بخیم سرا دفات اجلال گشت روزے چند دران دار السعادت بجت سان
ضدریات تو قفت اتفاق افتاد و خزانہ دشکرے کہ بانی کار و شوار گزار دفانکشہ انہاس نمودند و ارباب دخل در صر انجام آن

استاد گیہما سے بجا طاہر ساختنے اگر زیر حضرت شاہی عرض کرد اشت نو دند کہ این مرید حکم آنحضرت را نیونہ حکم ائمی داشتہ ہے شوق ہرچہ تمام تر دل بربن خدمت نہادہ لیکن کفایت انہیں سامان این حکم را بہ روشی کہ سراج حاصل پذیر گردندی ناپسند و بھبودہ خود را سبک ساختن داوقات ضائع کر دن چہ لائق سست کمر معلوم آنحضرت شدہ باشد کہ رانا اڑ کوہستان برلنی آید و ہر روز بہ حکم پناہ برداہ امکن باشد بہ جنگ نمی پردازد تدبیر کار او منحصر درین سست کہ احوال نصرت امواج از ہر سو درآمدہ کوہستان اور اقفرمہ وار دیمان گیر نہ وہ فوجی آن قدر باید کہ ہرگاہ بان مقبور دوچار شود از عمدہ او تو اندر برآمد داگر دو تھواہان برداش دیگر صلاح دیدہ انڈچون مردم بندہ بغاوت پریشان احوال اند حکم شود کہ این بیاز مند جبین سعادت را پہ سجدہ اخلاص رسشن ساختہ بہ مجال جائیز خود مشتا بد دخوارین حکم سامان نمودہ با جمعیت فراوان متوجہ استیصال او گرد و بعد از انکہ عرض کرد اشت حضرت شاہی بسامع عزو جلال رسید بخت النسا پیغمہم ہمیشہ خود را نزد آن گوہر اکلیل خلافت فرستادہ پیغام فرمودند کہ چون آن فرزند در ساعت سعو در خصت شدہ داریاب ہمیشہ بخت قرانے کے درین نزدیکی واقع پیشور تجویز ملاقات نمی نہادہ باید کہ پھنسکی متوجہ الہ آباد شود وہرگاہ خواہد باز دولت ملائز در پا بہ حضرت شاہنشاہی پور دلشور لامع المنور از فتح پور کوچ فرمودہ نزدیک متھرا از آب جون عبور نمودہ روائے الک آباد شدند مقارن این حضرت عرش آشیانے پک پوسین، روپاہ سیاہ دلپ پوسین، روپاہ سفید منحوب روپ خواص بآن حضرت فرستادند و آن سرتالہ بر سلطنت عرض کرد اشتبہ پس گزاری این محبت نوشتہ این بیت را در انعام فرم ساختن۔ ۵

اگر بن من زبان شود ہر موئے	ایک شکار نواز ہزار غوا ننم کردا
----------------------------	---------------------------------

دبر دلپ خواص پسپردہ اور اخخت معاوادت ارزانی داشتند و چون ہے الہ آباد رسیدہ روزے چند پشاڑ کامی گذرا پسند نہ قفار اوالدہ سلطان خسر و نقاب آرائے نہانخانہ عدم گشت تفصیل این اجمال آنکہ در نیوال پوستے در دماغ آن عفت سر شست بکرسید دسوی رائے بر مراج اسٹیلہ بافت دچون خسر از بیراہ روی در ملائز میت حضرت عرش آشیانے چھوارہ بہ شکوہ شاہنشاہی می پرداخت این غم سر پار آن گشت در روزے آنحضرت بہ شکار تشریف برده بود نار پوشیدہ از پرستار ان ایوں خوردہ سرپاہین فنا نہاد و چون سر آمد پر دگیان حرم سراۓ سلطنت بود دلنس دالفت تمام با داشتن خاطر قدسی مظاہر ازین سانحہ بہ نہایت ملوں دبغایت اند و گہین شد دبر دل هر منزل این بھیت سخت گرانی کرد و حضرت عرش آشیانے از استماع این حادثہ ناگزیر داشتگی ضمیر فیض پذیر فرمان از روے کمال مربانی دعگاری فرستادہ تسلی تجسس خاطر عاطر شدند ہے داز سوانح این ریاضم غدن عبد اللہ خان سست بدرگاہ عرش آشیانے چون شریف خان دکیل السلطنت شد صحبت عبد اللہ خان با اور نگرفت ر

اد پیوسته در خدمت شاهنشاهی شکوه ایشان میکرد ناگزیر بر قافت خواجه یادگار دوستے امید بدرگاه بادشاہ محجاہ نهادند را خفتر جو بر احتمال و شجاعت از سپاهی خان نمود کور دریافت و شایسته تریت دانسته منصب پسرار و پانصدی دخطاب صنعت رفانی آغازی
بخشیدند و خواجه یادگار را نزد منصب غریت برافراختند درینگامیکه مرکب شاهی از فتح پور متوجه آله آمادگشت اگرچه حضرت عرش آشیانی
رخبت گونه ارزانی داشته بودند لیکن از همیم دل بجد آئی آن قرۃ العین خلافت راضی نبودند بلکه اذین درسته نهایت لک نزدی
داشتنند و همی از فتنه جویان واقع طلب پسر و زمقدمه ترتیب داده و حشمت افزایی خاطر قدسی ظاهر نمیگشند و درین ایام نزدی
باده گساری آنحضرت به لباس رسوزی شکایت میکردند و از مویرات خواهش ایل غرض آن شده که یکی از دفعه نویسان شاهی
به خانه زاده که در سلاک خواص نسلک بود نسبت تعشق به رسانیده و آن بله ادب شیفتگی خدمتگار دیگر شد و هرسه بالتفات
چکر ختنند و خواستند که خود را بکن رسانیده در حمایت شاهزاده دانیال روزگار بسر برند چون حقیقت حال بسامع جلال رسید
قی المغور جمی از سواران چالاک بجهت گرفتن آنها تعین شدند آتفاقاً هرسه را بدست آوردند در ذقیقیکه آتش قبر شاهنشاهی
در اشتعال بود حضور عالی حافظ رسانید و بوجب حکم واقعه نویس را در حضور پوست کنده یک خدمتگار را خواجه سرا کردند
دو یگریه را پهلو کاری نمودند اذین پیاست رعب و هراس عظیم در دلها جا کرد و راه گرهیت مسدود شد و دشمنان قیمه را
از باب غرض بعد آب و تاب بعرض حضرت عرش آشیانی رسانیدند و خاطر هم را فراموش خفت برآشست و بزرگان الامام
بپان گذشت که ماما امروز جهانی را به شمشیر قسخیز کرده ایم حکم کنندن پوست گویندند و حضور خود نکرده ایم فرزندان باعجیب
قسی القلب اند که آدمی را در پیش خود پوست میکنند همین هر زده در ایان فتنه انگیز بعرض رسانیدند که شراب را با آنیون ممزوج
فرموده زیاده از آنچه طبیعت برداشت تو اند که دلشجان می نمایند درینگام طبعان یکیت داستیلار نش سو رش فرج بپرسید
احکام نداشت انجام صریونه و دران وقت همچیں را پارایی چون و چنانیست اکثر خود را بگوشش کشیده مخفی می سازند
و چندی که ناگزیر باشد حکم نقش گلیم و صورت دیواردارند چون خاطر فیض ماژنگان احوال ایشان بود و تعلق مفروط بآن دسته ایان
سلطنت را شنید را هواب نما چنان تفاخدا فرمود که به آله آباد خود تشریف برده و جگر گوش را همراه گرفته به دارالخلافت
بیارند و به این اندیشه شب روشنیه پازدیم شهر پر سمع هزار دددارند و هجری رایات اقبال و انصوب ارتفاع نیست
و برگشتنی شسته متوجه پیشگانه که درسته کرد همی شهربرب آب جون ترتیب پذیرفته بودند قفار ادثناه راه کشتنی بر زمین
نشست و هر چند ملاحان دست و پازند دران نیم شب تو اشتبه کشتنی را در آب انداخت ناگزیر تاسفیده صبح دریان دریا گرفت

واقع شد و بعد از طلوع آفتاب امراء عظام کشی ہے خود را پیش راند و سعادت کو نوش حاصل نمودند و نزد روزخانان نفس و آفاق ظور این کریمہ غلبی اشارت نمود و نسخه این غربت لیکن شکوه آنحضرت زبانهار انگام بسته بود با مجلہ ازان جا به پیشخانه نزول آفاق انتاد روز دیگر باران بہ شدت بارید و مقارن این خبر جماری حضرت مریم مکانے رسید و چون ایشان باین پورش راضی نبودند عرش آشیانے محل بر تمارض محبو نمودند و درین دوسره روز به سبب افزونی بارش همچنان خیمه پیر دن نتوانست کرد و غیر از دلتخانه خاص و پیشخانه چندے از بند بانے نزدیک دیگر چادر سے بظفر رئی آمد و شب چهارشنبه خبر رسید که حال مریم مکانے دگرگون شد و اطلاع پلیع ایمده نموده دست از معالجه باز کشیده اند آنحضرت باین آنحضرت باشند و بعدها دست قبله خویش رفتہ احوال ایشان را بسے پریشان یافتند و هر چند خواستند که اند زندی و سخنی ازان عفت سر شت داشند زبان یار امراء گویانی نداشت ناگزیر بقضا سے ایزدی رضا داده خلوبت گزین کلمه اند و گشتند و شب دشنبه شهر ویژه هزار ده دار و بارگاه عصمت او از گد ورت کرد و دنیا در کشیده نقاب گزین خلوت سرا سے نزیت گشت و این سانحہ جانے شور پرده و روزگار سپولیز درآمد و حضرت عرش آشیانے موسے سروریش و بر دست ستره بیاس تمام پوشیده و چندین هزار کس از امراء و منصوره ار و احمد و شاگرد پیشہ بوانقت آنحضرت رخت مصیبت اجتیا نمودند و باشد و جم جم خانه عیش را بردوش گرفته قدمے چند راه پیو نمودند و بعد از امراء نوبت برداشتند و تا بوت را روانه فلی ساخته با دل زار دیده خوبیار بد دلخانه سعادت فرمودند و روز دیگر خود از کثرت سوگواری برآمد و همیشی بندگان را ازان بیاس برآورد و هر کسی زافر خور پایه خلعت عنایت فرمودند و جسد گرامی در عرض پانزده پسندید و در مزار فالنف الانوار حضرت جنت آشیانے و فون گردید و چون خبر نهضت موکب اقبال عرش آشیانے بھوپ آللہ آباد و نسخه آن غربت بجهت عارضه مریم مکانے در حلقت آن عفت قیاب بقدیمی سر امراء جاد دانی بحضرت شاہی رسید پیشخانی دنامی شریعت خان را بگلوست بہار دشوار سے فرموده رایات نصرت آیات بد ریافت ملازمت پدر بزرگوار افراشته متوجه دلائل اکبر آباد شدند تا غبار کرد و در تے که بر مرات خاطر حقیقت معاشر شسته بود زد و ده شود و درین مصیبت والده ماجده شرکیت باشند و عرش آشیانے فوید حضور دافر السردار آن سرت القلب را غمزد اسے این تمام دانسته جهان جهان شاطر شاد کامی در سرگز فتنه و حضرت شاہی در ساعت مسعود سال مذکور بادر اک دولت ملازمت سعادت اند و ختنند و بعد از آنکه رسوم توره و آداب بجا آمد و عرض آشیانے فرزند اقبال المند را در آغوش عطوفت و هر بانی کشیده فرح بخش دل اند و یکین شدند و بند و ہائے اخلاص ایمن بصیرش دشادی فرین دنیان قوان راقعه طلب نجلت زده علیکین و اند و یکین گشتند جهان را رونق دیگر پدید آمد روزگار که سر شور پدگی

در سرداشت آرام نیکین یافت قشنه که حشم کشوده منتظر خواست می بود گران خواب غفلت افتاد نقاره شادی بلند آغاز شد حضرت شاهی دو صد عدد در صد توکلی و چهار مرخچاہ توکلی و یک مربت دنچخ توکلی و یک مربت توکلی و سه مرخچ توکلی بهسینه نذر و یک قطعه الماس که یک رزپیه بهاداشت و چهار زنجیر فیل بر سم پیکش لذرا نیدند بعد از فراغ این محلب خضرت عرش آشیانے از بارگاه خاص و عام پر خاسته توجه حرم صراسے خدافت شدند و چون خاطر قدسی مظاہر از بعضی الطوارد اوضاع حضرت شاهنشاهی تقدیر گرانی داشت باطن شکایت آگین ذخیره های که کمن را بیردن فرستاد زبان معجز بیان بگویائی درآمد و بعد از آنکه سخنی چند عنایت آیند گذاشت یافت فرمودند که با این طایفه پیشود که از افراد باده پیمانی دلخواه شما خلل پذیرفته بستر آن سست که روزی چند بد و لختانه با بسر برید تا نهاد بسیرات بکار برده با اصلاح مراج شما پردازیم و ایشان را در عیادت خانه اشاند و بعضی از خدمتکاران متعهد را بطرقی دیده باشی گماشتند و هر روز والده ها و همیشه ها نزد ایشان آمره دلدهی و خاطر جویی میکردند تا ده روز در آن ساعت تکه بسر برند و چون معلوم شد که از دوام باده گساري رآشفته دماغی ایشان انجوی برعی رسیده بود و قوعه نداشت دستور سے شد که بد و لختانه تشریف برند و چند سے از مازمان ایشان که از غصب خضرت عرش آشیانے بیم و هراس نجا طراه داده بگوشه با خزیده بودند باز آمده سرگرم بخدمت گردیدند و حضرت شاهی هر روز بکوریش والده بزرگو اخود استسعار یافته مشمول مراحم می گشتن درین ایام کتو ب ہای ہادی شاه راه شیخ چین جامی که در سلسله علیه خواجه اسے بزرگو اگذارش جان و تن دادرس بالفس هزار فن بیهی بود و حضرت شاهی رسیده همون آنکه خضرت خواجه بهاء الحق والدین ندیم العده مسره الغزیر را در خواب مشابده کرد مفرمودند که درین تزود سلطان سلیم پراوزنگ فرماندهی برآمد و روزگار را برآورد و هش آباد گرداند و غمزدگان عالم را بخشش شاد سازد و از غرایب حکایات که در آن روزها ردداد آنکه خضرت شاهی گران باز نام نیای داشتند که در جنگ فیل بیهی بود و فیله که در بر ابر صدمات او پا استوار کند در فیله ایانه با دشای نشان نمی دادند و همچنین خسرو آب دست نام فیله داشت که او نیز در جنگ فیل سرآمد و بود خضرت عرش آشیانے حکم فرمودند که آن دو کوه گران سنگ را با چشم در جنگ در آند از ند زدن تهی نام فیله را از حلقة خاصه که کمس تقر فرمودند که هرگاه بیکی از انها بر دیگرے غالب آید و فیله ایان از نگهداشت آن باز نام فیله ند کور از کمین برآمد که کند این فیل را با اصطلاح فیله ایان طباق نمی نامند داین از تهرفات خضرت عرش آشیانے سنت که در وقت جنگ بجهت جدا ساختن فیلان سرکش نجا طراه اور دند و بود لنگه و چنگی و اوجاری تیز از اختراقات آن خضرت سنت با مجله خضرت شاهی دخسر و التهاس نمودند که بر اسپان سوار شده از نزد یک ناشاگنه خضرت عرش آشیانے

در جهود کن شسته شاهزاده خرم از زدیک خود حکم شستن فرمودند.

زین گوئے زستا پاسے جسپید	زدن گوئے از جاسے جسپید
--------------------------	------------------------

بعد از زدن خود بسیار فیل گرانبار آثار چیرگی ظاہر ساخت رحیف خود را عاجز دزدیں ساخت درین وقت بوجب فراره افیل نمیشند را به لگک آورند و جمی از بند و های حضرت شاهی فیلان را از پیش آوردن مانع آمده کلوئے و سنگ چند بجانب فیلان نمیشند او بے محابا بوجب حکم فیل را پیشتر آنده رو برداشت آتفاقاً سنگ بر شیققہ فیلان رسید و قطوه چند بر دست دینه او چکن خسرد با جمی از هر زده درایان بجی بست آنحضرت رفتگ استاخی مردم شاهی و مجرد خود شدن فیلان را به بیان نمود و من و اشتقد داند که را بسیار دانمودند حضرت عرش آشیانے ازین گستاخی و بیباکی متغیر و متوجه شکسته به شاهزاده خرم فرمودند که نزد شاه بهائی خود فته بگویند که شاه با بیفرمانیار که در حقیقت این فیل هم از شماست سبب عنف و بے اعدالی چیز شاهزاده خرم بحکم جد بزرگوار شناخته باطف بیان و حسن ادارگزارش این پیغام نمودند حضرت شاهی در جواب فرمودند که ما ازین مقدمات اطلاقی بست را صلازدند فیل و فیلان را ارضی بوده ایم و نه فرموده ایم آنحضرت عرض کردند که اگر چنین است حکم شود که اخوند فوجه نموده باشهازی در گزند بیرات فیلان را از هم جدا سازیم حضرت شاهی به شکفته پیشانی اجازت دادند و آنحضرت حکم گزد اشتن چرخی و بان فرمودند هر چند بیرات بکار برند اثر سے ازان ترب نگشت نا انگه فیل نیتمن هم زبون شده رو بزرگیت نهاد و هر دو با پیش بون در آمدند و فیل گرانبار بر پیچیده بود و دست بازنی داشت نا کا کشتنی کلان در بیان حائل شد و گرانبار از شدت بازناد شاهزاده خرم بخدست جد بزرگوار شناخته مرائب آراب را پاس داشته عرض نمود که شاه بهائی باین جرات و گستاخی رفاند اوه آند و بد اشکی ایشان واقع نشده در می سخن را بتفاوت عرض کرد و آند و در بیان ایام واقعه ہایله حضرت عرش آشیانے رو داده آنحضرت را در دست پنجاه و پیک سال سلطنت هرگز نیسم نا کامی بر طره اعلام دولتش نه دزیده و همچون زیارت پیش بکران دولت را قیامش به سنگ در بیان بهر جانب که غمیت نمودے اقبال بسان دولت ملازم رکاب بینت انسابش بودے و بر طرف که نهد فرمودے بخت اند نخته سر ده پاے عرش فرسابش داشته آسان بکام او گردش گزین بود و زین به مرام اور دیگرین نا انگه روز گار خود پیر راحت و آن با دشاده بجهاد و را زنخت فرمانروانی بر تخته نا کامی کشید اجمال این حادثه آنگه روز دوشنبه سیم شهر جمادی الاول شکسته هزار و چهارده پیغمبری مراج اعندال شتر از مرگ صحت انحراف نہ پر فت و عارضه تپ اشتبه اریافتہ نجر با سهال گشت شاهزاده خرم از کمال سعادتندی مشغول خدمت بیمار واری گردید و حکیم علی که سرآمد اطباء عهد بود متعددی طلح شد و چون زمان فیضه ناگزیر رسیده بود هر چند بحال بود و در این

و تدبیرات بکار بر داده از مرتب نگشت و در سه بیود در آینه حال مرئی نشد. و چون سلطان خسرو خواه زاده را جسم مان سنگ و داده اد خان عظیم درین دولت خصوصه داردین وقت حل و عقد امور سلطنت باین دولت تعلق داشت با خاطر قنایت اش قرارداده که با وجود حضرت شاهی چنین ناخلفی را به سلطنت برداشته به ترتیب اسباب فتنه و فساد پردازند و آنحضرت از غدر معانده اش و قوف یافته بنا بر خشم و احتیاط که از شرائع جهان ارمیست در چنین وقت خود را از سعادت خدمت پدر عالی قادر محروم داشته ترک آمد و رفت پدر دن قلعه فرمودند شاهزاده خورم با دل قوی و غرم درست در بیان دشمنان و بدایشان پاسه همکتاب افسرده دولت طازمت جد بزرگوار را از دست نماده اگرچه مکرر والده ماجده آن قرمه العین پیغام فرستاده که درین شویگان بی تپزی و تلاطم امواج فتنه بسر بردن صلاح وقت نیست قطب وار قدم همکتاب بر جاده اشته ترک غمیت فرمودند تا آنکه بفرموده پدر نامور و مادر ملند اختر آنس پر آراء سلطنت نزد آنحضرت شناختند و هر چند در بر دن شاهزاده مبالغه نمودند فتن راضی نشدند در جواب معروف داشتند که تا برائی چیز جات جد بزرگوار بشام جان میرس. امکان جدائی در تصور نمی‌گنجید از انجا که حافظ حقیقی در همکتاب حارس آن غیرزدین و دولت پودران طوفان حوادث از آسبب عین الکمال چنانچه باید حراست نمودند و درین ایام از لذت بران حضرت شاهی دو پسر متولد شدند و بجهانه ارد شهر پار موسوم گشتند. و چون قضاۓ قادر قدیر و علیکم خسروان رفته بود که آنچه امکار حق برگز قرار گیرد و جهان تیره از خلافت و ارش حقیقی ملک روشنائی پذیرد این طائفه حق شناس از اراده باطن نداشت گزیده شرمنده و سر افگنه و بخوبیت حضرت شاهی شناختند و آنحضرت روز دیگر بعلازمت حضرت عرش آشیانه تشریف برده در حالت نزاع بدولت دیدار سعادت آنده و ختنه و بحسن استقامت شاهزاده خورم تحسین و آفرین فرمودند و آن سر جو چهار خلافت را همراه خود برده بدو توانانه اوردند و شب چهارشنبه سیزدهم جمادی الآخری شه هزار و چهارده هجری آن شاهی باز اوچ خلافت ازین سراسه فانی به نزهت سراسه جاده ای شافت دروز دیگر بلوازم تجنیز و تکفین پرداخته در باغ سکنی پسچه ای رحمت آنی سپرده و لادت گرامی در نهد و چهل دن روزے داد و جلوس در نهد و شهست سه اتفاق افتاد و آنحضرت را سه پسر دلاگهر و سه صبیه قدر سیه بودند تحسین شاه عادل باذل نور الدین محمد جهانگیر که سر پر آراء خلافت شد. دوم سلطان مراد سه در سنه هزار و سه هفتم مطابق سال چهل و چهارم اکبر شاهی بادمان شراب در لایت دکن در گذشت سوم سلطان دایبال که در سنه هزار و سیزدهم هجری موافق سال چهل و نهم اکبر شاهی اونیز پافراط شراب خواری دباده گساری در ملک دکن دفات نیست و اسامی صبیه با اینست شاهزاده خانم شکر الساخن اگرام بانویگم بعد ازین اپنچه مرقوم فلم مشکین رقم گردیده تاییفی است که

حضرت جنت مکانے جہانگیر بادشاہ نا اولیل شہ نوزده جلوس خود متوجه گئے و تحریر آن گشته اند و از انجامات اخبار را مآخر ایام جهان
و انجام دست سلطنت کے کلمہ بیت و یک سال و هشت ماه درست روز بوده با شطر از اولیل احوال حضرت صاحفہ ان شانے
شاہ جہان بادشاہ کے بعد از استماع داقعہ والد نامدار از قلعہ چہرہ کن بجانب دارالخلافت اکبر باد متوجه گشته تا برخاست سلطنت ذفرت
جلوس فرموده اند را فهم سطور دلیل طبق نامرادی محمد ہادی بجهت تکمیل کتاب چنانچہ در دیباچہ اینماسته بآن رفتہ الحاق نموده وارد
رخواہش دار دکہ اگر اجل امان ذفرست دست بھم داده درمانع یاد ری نمود محلی از احوال آن بادشاہ فریدون فرمجم جہاہ را کہ
رب انسون سلسلہ سلاطین تصور یہ ہے، دستان بوده من اولہ اسے آخرہ بہ سلک تحریر کشیدہ در ذبل این نسخہ مندرج ساز داشتہ بنا
جو یاے اخبار را به شادابی اظہار حقیقت پیراب گرداند و منہ الاعانۃ وال توفیق ۶

ذکر وزراہی حضرت جنت مکانے جہانگیر بادشاہ در زمان شاہزادگی

نخست راے گھنسور خدمت دبوانے آنحضرت داشت بعد ازان بایز پید بیگ باین خدمت پر واخت بعد ازان خواجہ محمد دو
کاملی کہ در ایام سلطنت خواجہ جہانے روشناس گشت دیوان شد، بعد ازان خان بیگ باین منصب ایضاً یافت امداد رحمات
بر شریعت خان پسر عبید الصمد شیرین فلم بودہ بس از جلوس خطاب امیر الامرائے دوالا پاییہ و کالت سرعت بر فلک سود و چون
لب سنگھے بنام نامی خن، ان شد و فرق نیز بالتفاہ گرامی از تفلع پذیر ذلت چندے کار دیوانے بر ذیر خان محمد مقیم پرستور
بعد حضرت عرش آشیانے بحال داشتہ بعد از چند روز وزارت نصف مالک محمد سہ بوزیر الملک خان بیگ والا شاہی
نمذکور حضرت فرموده وزارت نصف مالک میرزا غیاث بیگ طرانی را خطاب اعتماد الدوّله ایضاً نجیبہ و تفویض نمودند
لیکن اعتماد الدوّله اختیار سے در وزارت نداشت گویا پیش کار امیر الامرائے بود و بیرم خان امیر الامرائے کیلیں و مدار علیہ بود و چون
اوہ چماری فرمن گرفتار آمد و مرکب مسعود بھوب کابل نصفت فرمود جعفر بیگ تزدینی مخاطب باصف خان نجدت جلیل القدر
و کالت سوم صفر سنه پک ہزار و پانز دہم بھری چھرہ سعادت بر افراد خوت خواجہ ابوالحسن برتبی را بھر ایی خود اتمام نمود
تا امر رشته ذفتر دکا غذر نگاہ دار دخواجہ اگر چہ مر در است و درست کارگذار بود اماہ تر شروعی درشت خوی انصاف داشت
و بعد ازانکہ آصف خان بیگم دکن ہمراہ شاہزادہ پر ویز نصفت یافت بست ہفتم جادی الاولی سنه پک ہزار بست بھری خدت
دیوانے به اعتماد الدوّله بازگشت و اتنا آخر ایام حیات به استقلال تمام بلوázم امر خلیل پر واخت و بعد از رحلت آن دستور مغلیم
نویت دیگر تباخ دواز دہم جادی الثاني سنه پک ہزار سی و پک بھری خواجہ ابوالحسن خلعت وزارت پوشیدہ بعد ازانکہ ہماہیان

ز درگاہ معلیٰ اخراج نمودند بیکن الدوله آصفت خان خلف الصدیق اعتماد الدوله را تا پانزدهم صفر سنه پک پیزارسی پنج، بحری پنجم بزرگ دکالت اختصاص نجیب ندوی خان خواجه ابوالحسن بنجیست دیوانی شغول بود و خلعت استقلال بافت تا آن که حضرت جنت مکانی از جهان فانی بقدسی سرایے جاو دانی شنا فند.

اولاً دامیا دا تخت

آن شاه جنت مکان پانچ پسر والاگهرو دو دختر قدسی اختر بر زندگی اول سلطان خسرو دوم سلطان پر دیز سوم سلطان خرم چهارم سلطان جهان ند ارنجهم سلطان شهر پاره دختر کلان سلطان شاه بیکم و خور دهبار باز بیکم خسرو جهان دار پر دیز دیزین جیات پدر بزرگ کو ارب عالم بقا شتا فتنه و تاریخ آن مسافران مأکت بقدار محل خود ر قمزده کلک بیان گشتہ واخ خسرو دو پسر دیک دختر هاندہ بود بعد از شنقارشدن آن حضرت بطریقی که زگاشنده شده راه محات پیش گرفته دختر تا حال در قید جیات است از سلطان پر دیز طفیل و صبیه بود طفل از پدر بزرگ دی رحلت نمود صبیه در عقدہ از دلخ شاهزاده دار آشکوه است و از شاهجهان چهار پسر اقباله اند و سه دختر قدسی اختر دشمنی افزایی دیده پدر بزرگ کو ارنزد اول سلطان دار آشکوه دوم سلطان شجاع سوم سلطان او زنگ زیب چهارم سلطان مراد نجیب دختر اول سریر باز بیکم دوم جهان آراء بیکم سوم روشن آراء بیکم واخ جهان دار اولاد نهاده و از شهر پاره دختر سے ہست از زانی بیکم نام.

ذکر فضلاے معتبر اخضرت

ملاروز بہاںے تبر نزیی ملا شکر العد شیرازی بعثا سری میرابوالقاسم گیلانی ملا باقر شیری ملا محمد سیستانی ملا تقی صودی قاضی نورالله ملا فاضل کابلی ملا عبد الجیم سماکوئی ملا عبد المطیف سلطان پوری ملا عبد الرحمن بہورہ گجراتی ملا فضلاں کابلی ملاکن هنگی ملا محمد چونی

ذکر حکماء اخضرت

حکیم رکنا کاشی حکیم صدر المقرب سیح الزمان حکیم ابوالقاسم گیلانی ملقب حکیم الملک حکیم مومنائی شیرازی حکیم روح الله کابلی نعیم زید گجراتی حکیم نفی گجراتی

ذکر شعراء نزد اخضرت بودند

بابا طالب اصفهانی جاتی گیلانی ملا نظری بیشاپوری ملا محمد صوفی مازندرانی ملک الشعراء طالب آملی سعید ای گیلانی زدگ ربانی بیر عصوم کاشی قول شوره کاشی طاجمدد رحمصانی شیدا

ذکر حافظان که در خدمت بودند

حافظ نادعلی حافظ کتب مقامات اخیری حافظ عبد العبد اسناد محمد مالی حافظ چیلہ +

ذکر نعمت سرا یان هند

چتر خان پر دیہ داد ماکو خمراه +

ذکر خواستگاری نور جهان سیکم در سال ششم

میرزا غیاث بیگ پسر خواجه محمد شریف طرزیست خواجه در مباری حال وزیر محمد خان نکلو حاکم خراسان بود بعد از فوت محمد خان
بخدمت شاه چجاه شاه طهماسب صفوی پیوست شاه وزارت مردو را به خواجه محمد شریف تفویض فرمود خواجه را در پسربندی نخستین آقا
طاهر و دوم میرزا غیاث بیگ و خواجه صبیحه میرزا علاء الدوله پسر آقامارا بجهت فرزند خویش میرزا غیاث بیگ خواستگاری نمود
او بعد از فوت پدر باد پسر دیگر دختر متوجه هند وستان گشت و در قندھار جایی دیگر حق تعالیه بودی ارزانی داشت و در قندھار سعادت
زمین وس خضرت عرش آشیانه ایام احمد بر هانه ناصبه اخلاص نورانی ساخت و در آنکه فرستاد بد و ام خدمت و جوهر رشد و کار داشت
بوالا پایه دیوانی بیوی ایشان فرق عزت بر افراد میرزا غیاث بیگ با نویسندگی و معامله فرمی بغاوت نیکی ذات و کارگذار بود تئیق شعر
قد مابسیار نموده از سخن سنجان روزگار پوشکنسته را بغاوت میند و آبداری نوشت بعد از فراغ خدمات مروجعه خلاصه ادفاش صرف
شعر و سخن پیش سلوک و معاش او با هم حاجت بر تبریز بود که پسح صاحب عرضه بجانه او نرفت که آزرده پرگشته باشد لیکن در رشوت از شخص
سخت دلیر و بیگ بود در هنگام که حضرت عرش آشیانه در لامور شریف داشتن علیقیلی بیگ استجلو که از ترجیت کرده هاست
شاه اسماعیل ثانی بود از عراق آمد و در سلک بندو هاست در گاه تقطیم گشت و بحسب مرسو شد دختر میرزا غیاث بیگ را که در قندھار
بوجود آمده بود بپرسی نسبت فرمودند و در آخر خدمت جهانگیر باد شاه پیوسته خطاب شیرا فگن منصب مناسب ترقی و نصاعد نمود
و بعد از جلوس اشرف در صوبه بنگاله چاگیر غنایمت نموده بد ان هویت خدمت فرمودند دخانه کار آن بیعا قیست داشتن قطب الدین
بجای خود رقیب پرگشته و چون شیرا فگن بجز ای عمل خویش گرفتار گشته آواره با در عدم گردید بحکم اشرف شدید یان صوبه بنگاله صبیحه
میرزا غیاث بیگ را که بعد جلوس به خطاب اعتماد الدوله سر بلندی یافت روانه در گاه دالا ساختند و اخیرت بنابر غبار آزاره
که از کشن قطب الدین خان بر رواشی خاطر اشرف نشسته بود بر قیمه سلطان سیکم دالده بیشه خویش نجیبد نمودن در خدمت ایشان بکاری
که رانید و چون هنگام سطوع که بخت و طموع اخیر مراد در رسید اقبال باستقبال شنافت طالع از گران خواب بیدار شد سعادت